



۲۰۱۶/۱۲/۲۹



م. اسحاق نگارگر

## هنوز جنگ و استبداد هر دو تیشه بر ریشه انسانیت می کوبند

این یادداشت را من در ۲۹ دسامبر سه سال پیش یعنی ۲۰۱۳ نوشته بودم ولی هنوز جنگ و استبداد هر دو تیشه بر ریشه انسانیت ما می کوبند و هنوز هم رژیم های استبدادی حتی وقتی در انتخابات می بازند از قدرت کنار نمی روند و با دیده درایی دستور می دهند: «حالا که قدرت را باخته ام انتخابات را از سر برگزار کنید و مرا در آن پیروز اعلام کنید زیرا که من از تگاور قدرت فرود نمی آیم»؛ اما به هر حال استبداد دیواری است در برابر تکامل اقتصادی؛ سیاسی و فرهنگی جامعه و این دیوار را باید برداشت. ۲۹ دسمبر ۲۰۱۶ نگارگر برمنگهم

\*\*\* \*\*

مردم جهان انواع گوناگون رژیم های استبدادی را آزموده اند و این رژیم های استبدادی از انسان و انسانیت قربانی های فراوان گرفته اند ولی هنوز هم این رشته سر دراز دارد. در مبارزه با انواع گوناگون استبداد ادبیات پیشتاز و پیشقراول این مبارزه بوده است و نویسندگان با صراحت یا در لباس طنز، داستان کوتاه، شعر، نقاشی، کارتون و دیگر ژانر های ادبی یک نه ولی یک نه بسیار شکوهمند گفته است. در میان این رژیم های استبدادی شاید بدترین شان رژیم های مبتنی بر استبداد دسته جمعی یا استبداد کمونیستی بوده است به چند دلیل:

۱- این استبداد، استبداد دسته جمعی و حزبی است و چون حزب دارای تشکیل و سازمان دهی است می تواند از طریق یک سیستم جاسوسی و خبر چینی منظم بر سرا پای جامعه مستولی شود.

۲- این استبداد جامعه چپ گرایی و پیشروی در بر می کند اما چون بر یک ایدئولوژی فسیل شده و متحجر مبتنی است و خود را یگانه نیروی انقلابی و تحول طلب جا می زند، مخالفان خود را دشمن طبقاتی می پندارد و به همین دلیل حق زنده ماندن را از مخالفان خود باز می گیرد. برای یک لحظه تصور کنید که اگر کارل مارکس خودش در یک جامعه کمونیستی دیده به جهان می گشود، چون این جامعه همه چیز را در انحصار خود می گیرد و ادبیات مخالف خود را سرکوب می کند بنا بر این کتاب معروف کاپیتال اصولاً مجال نشر نمی یافت به همین دلیل است که کمونیسم خود به سدی در برابر رشد جامعه بدل می شود.

۳- این شیوه استبداد چون بهانه حاضر و آماده در دست دارد حتی آن دوستان خود را که سال ها همراهش کنده به دوزخ برده اند با کمترین مخالفت از خود طرد می کند و شب در میان متعلق به اردوی دشمن می سازد. به همین

دلیل نه رهبران خود مصونیت دارند که پیوسته متهم به کیش شخصیت می شوند و نه رهروان که خطر انتساب به بورژوازی همانند شمشیر دوموکلس بر سر شان آویخته است. به هر صورت یادداشت امروز را وقف یک شاعر روسی می کنم که در اوج کُشتار های ستالین از بقای ارزش ها مژده می داد. یکی از منتقدان ادبی بسی زیبا می گوید که: «تنها در روسیه است که به شعر احترام می گزارند. این جا مردم به خاطر شعر کُشته می شوند. آیا کدام جای دیگر را سراغ دارید که شعر انگیزه قتل شود؟» و ما می توانیم به این منتقد بگوییم که بدبختانه دست نشانندگان شوروی این رسم نا میمون را در کشور ما نیز کاپی کردند و در این جا نیز شعر انگیزه قتل شد.

مبادا از مقصود دور بیفتم که صحبت بر سر "اوسپ مندل" استم بود. این شاعر در پانزدهم جنوری سال ۱۸۹۱ در یک خانواده یهودی پولندی چشم به جهان گشود. بار نخست در اختناق ۱۹۳۰ به وسیله ستالین زندانی و محکوم به تبعید داخلی شد و بار دوم باز زندانی و به تبعید در سایبریا محکوم شد و در ۲۷ دسامبر ۱۹۳۸ در کمپ انتقال به سوی سایبریا چشم از جهان بست.

این شاعر در استبداد ستالین به ندرت آثار خود را بر کاغذ می نوشت. او هنگام قدم زدن شعر های خود را از بر می کرد.

"اوسپ مندل" استم شعری دارد زیر عنوان (پیغامی از مردگان) که من آنرا در بیست و هشتم جنوری سال ۲۰۰۵ به دری برگردانده ام و آن را به یاد بود قربانیان تمام رژیم های استبدادی خدمت تان تقدیم می کنم اما متأسفانه دم نقد نتوانستم متن انگلیسی شعر را پیدا کنم.

### پیغامی از مردگان

در این جا، تپه ای از کشتگان بینوا برپاست،  
من از غم دم به دم کوچک همی گرم،  
چنان کز کوچکی دیگر کسی من را نمی بیند؛  
ولی بر هر کتابی چون کشی دست نوازش تو،  
و یا در جنب و جوش کودک فردا نظر دوزی،  
مرا بینی که برخیزم ز خیل مردگان سر مست؛  
کنم فریاد ها کای کشتگان عشق و آزادی،  
نمیرد هیچ گه خورشید!  
و پایان شب تاریک آخر صبح رخشان است.

حالا چه وقت این صبح رخشان فرا می رسد و چه وقت گلیم رژیم های استبدادی و زورگویی از جهان ما برچیده می شود مثل اینکه ما در صبح صادق آن قرار داریم. به امید طلوع خورشیدی که گرم و سرشار از نیرو بر گورستان رژیم های استبدادی و سلب کننده آزادی بتابد.

یادداشت امروز را به پایان می رسانم و دوستان ارجمند را به خدا(ج) می سپارم. نگارگر